

رقابت و رویارویی

مرزهای رحیمی محمد آزادی

ایلخانان

باممالک

و

تأثیر آن بر

گسترش تشیع

چکیده:

یکی از مباحث اساسی در تاریخ ایلخانان، گسترش تشیع اثنی عشری در این عصر و رسمیت یافتن این مذهب در دوره‌ای هر چند کوتاه در سلطنت سلطان محمد خدابنده (۷۰۳-۷۱۶ هـ) می‌باشد. بطور مسلم عوامل بسیاری در این مسأله دخیل بوده است. یکی از این عوامل که برخی مورخان بطور گذرا به آن اشاره کرده اند، رویارویی و رقابت دو قدرت بزرگ آن عصر در جهان اسلام یعنی ایلخانان ایران و ممالک مصر می‌باشد. در این مقاله بر آنیم تا به بررسی این عامل و چگونگی تأثیر آن بر گسترش تشیع در آن عصر بپردازیم.

اشاره:

با فتح قلعه های اسماعیلی در قهستان و البرز، همچنین فتح بغداد از سوی هولاکو در سالهای ۶۵۴-۶۵۶ هـ، هولاکو در رأس کشوری قرار گرفت که از جیحون تا فرات امتداد داشت؛ اما این پایان جهانگیری مغولان نبود، مغولان خواستار فتح تمامی جهان بودند، هولاکو از سوی برادر مأمور فتح سرزمینهای «و از جیحون آمو به تا به اقصی بلاد مصر»^۱ بود. درگیریهای میان حکومتهای کوچک آسیای صغیر و شام و حضور صلیبی های عیسوی در سواحل مدیترانه که به مغولان به چشم ناجی خود می‌نگریستند، زمینه های لازم برای تصرف باقیمانده جهان اسلام را برای مغولان فراهم آورد.

مغولان هر چند نتوانستند شهرهای آسیای صغیر و شام را فتح نمایند؛ اما گویی سربوشت نقشی دیگر در آستین داشتند. خبر مرگ «منگو قائل» امپراتور بزرگ مغول، هولاکو را بر آن داشت که برای ترتیب کارهای سوگوازی و جانشینی به شرفی

باز گردد. وی یکی از فرماندهان خود را برای ادامه فتوحات در شام باقی گذاشت؛ اما شکست وی در مقابل اتحاد فرمانروایان ایوبی و ممالک مصر در «عین جالوت»^۲ هر چند پایان پیشروی مغولان در جهان اسلام بود، اما آغازی بر یک رقابت و تیرد طولانی نیز بود. رقابتی که در یک سوی آن ایلخانان مغولی ایران و در سوی دیگر آن سلاطین مملوک مصر قرار داشتند. از این زمان فرات تبدیل به یک رود مرزی میان دو حکومت سیاسی گردید؛ اما گویی این مرز تنها در بعد سیاسی باقی نماند، و ابعاد عقیدتی و فرهنگی را نیز در بر گرفت.

هولاکو، مغول بود این مذهب مسیحی گرا - با غلبه بر بغداد که ریاست جهان اسلام را برعهده داشت؛ اکنون خواستار جانشینی خود در استیلاء بر این مناطق بود. از طرف دیگر سلاطین مملوک مصر که به تازگی جانشین اربابان خود یعنی ایوبیان شده بودند و خود راناجی دنیای اسلام در برابر صلیبی های می دانستند، این حق را از آن خود می دانستند و به منظور احقاق حق، بازماندگان خلافت عباسی را در قاهره پذیرا شدند. و با بیعت با ایشان به عنوان خلیفه جدید و جانشین بر حق المستعصم، خواستار بازگشت ایشان به بغداد و احیای دستکاه خلافت شدند.

خصومت و دشمنی میان ایلخانان و ممالک مصر، تحت عنوان مسأله مصر و شام یکی از اصول اساسی سیاست ایلخانان را تشکیل می داد.

این خصومت و دشمنی میان ایلخانان و ممالک مصر، تحت عنوان «مسأله مصر

مقالات

می‌توان به صورت ذیل توضیح داد:

| نام جنگ | تاریخ | ایلخان ایران | سلطان مصر | طرف پیروز |
|-------------|--------------------|--------------|--------------|--------------|
| عین جالوت | رمضان ۶۵۸ ه.ق | هولاکو خان | الملك المظفر | سلطان مصر |
| بیره | ۶۷۱ ه.ق | اباقاخان | بیریس | سلطان مصر |
| ابلستین | ذی‌القمده ۶۷۵ ه.ق | اباقاخان | بیریس | سلطان مصر |
| حمص | رجب ۶۸۰ ه.ق | اباقاخان | قلاون | سلطان مصر |
| مجمع المروج | ربیع‌الاول ۶۹۹ ه.ق | غازان خان | الملك الناصر | ایلخان ایران |
| مرج الصفر | رمضان ۷۰۲ ه.ق | غازان خان | الملك الناصر | ایلخان مصر |

این جنگها هر چند اغلب به پیروزی سلاطین مملوک مصر می‌انجامید؛ اما غلبه نهایی بر ایلخانان را در پی نداشت و در زمان صلح نیز خصومت میان طرفین به شیوه های گوناگون جریان داشت.

اهمیت «مسأله مصر و شام»^{۱۰} برای ایلخانان

تا زمانی که جنگهای شامات و مصر در نگرفته بود، مغولان در همه جبهه های نبرد موفق و پیروز بودند و هنوز طعم ناکامی را نچشیده بودند. هنگامی که بغداد فتح شد و ریاست معنوی جهان اسلام از میان رفت، امپراتور مغول ریاست بر سرزمینهای اسلامی «از آب جیحون آمویه تا به اقصی مصر»^{۱۱} را حق مسلم خود می‌دانست و می‌بایست برای تصرف این مناطق به اعزام نیرو بسنده کند؛ اما ناگهان مغولان در «عین جالوت» با واقعه ای شگفت روبرو شدند.

تا زمانی که جنگهای شامات و مصر در نگرفته بود، مغولان در همه جبهه‌های نبرد موفق و پیروز بودند و هنوز طعم ناکامی و شکست را نچشیده بودند.

مردمی که شباهتی بسیار با ایشان داشتند (مملوکان ترک‌نژاد)،^{۱۲} در صدد دفاع از باقیمانده جهان اسلام در مقابل ایشان برآمدند. سلاطین مصر و شام برای جلوگیری از نابودی قطعی از سوی مغول، مردانه جنگیدند و توانستند بر سپاه مغول فایز آیند. «کیقوبوقسا» فرماندهی مغولی «از سر غیرت و حمیت بر چپ و راست می‌زد و می‌تاخت جمعی او را برگرختن ترغیب

کردند، نشیند و گفت از مردان چاره نیست. از بهر آن که به نام و ننگ بمیرند، به از آن که به دل و خواری بگیرند. از خرد و بزرگ این لشکر یک کس به بندگی پادشاه رسد و سخن من عرضه دارد: کیتوبوقا نخواست که شرمسار باز گردد. در کوچ دادن ما (او) جان شیرین فدا کرد. باید که بر خاطر مبارک پادشاه گران نیاید که لشکر مغول تلف شد. چنان تصور فرماید که زنان لشکر او یکسال حامله نشدند و باد پایان گله های ایشان گره نکرند، سعادت سر پادشاه باد»^{۱۳} این حملات سردار مغول بیانگر روحیه مغولی است که مرگ را بر ننگ شکست ترجیح می‌دهد این حال مغولان در اولین شکست بود. مغولان علی‌رغم شکست در بیشتر جنگها، همچنان به جنگ با ممالک ادامه دادند، ایشان که در هدفهای نظامی قلبی خود یعنی تسخیر ایران، برانداختن اسماعیلیه، فتح بغداد و تصرف آسیای صغیر به موفقیت دست یافته بودند؛ تحمل چنین شکستی را نداشتند و تحقیر ناشی از شکست باید به صورتی جبران می‌شد. دومین و

و شام» یکی از اصول اساسی سیاست ایلخانان را تشکیل می‌داد و بسیاری از تصمیم‌گیریهای ایشان تحت تأثیر این مسأله قرار می‌گرفت؛ نگارنده بر آن است که این خصومت و دشمنی ایلخانان با ممالک که با حمایت از بازماندگان خلافت عباسی سعی در افزایش قدرت و نفوذ خود داشتند، باعث نزدیکی ایلخانان به گروههایی می‌گردید که به نوعی با خلافت سنی شافعی قاهره اختلاف داشتند. یکی از این گروهها شیعیان اثنی عشری بودند که از همان آغاز نیز راه دوستی با مغولان را در پیش گرفته بودند. در این مقاله سعی خواهیم کرد با استناد به تأثیرات این مسأله در سیاست مذهبی مغولان، صحت یا عدم صحت این فرضیه را مورد سنجش قرار دهیم.

مصر و شام در عصر ایلخانان

مقارن آمدن هولاکو به ایران، شام، جزیره^۵ و مصر در دست سلاطین ایوبی (۵۶۹-۶۵۰ ه) بود و ۶ شعبه از آن خاندان در حلب (۶۵۸-۵۸۹ ه)، حماة (۵۷۴-۷۴۲ ه)، حمص (۵۴۷-۶۶۱ ه)، میافارقین (۵۹۶-۶۵۸ ه)، حصن کيفا (۶۲۹-۹۳۰ ه) و کرک (۵۸۴-۶۶۱ ه)، حکومت می‌کردند.^۶ در همین اوان ممالک مصری توانستند با کنارزدن سلاطین ایوبی خود در قاهره به قدرت دست یابند. با حمله هولاکو به این مناطق، این حکومتها یا به وسیله مغولان نابود شدند یا به همکاری با ممالک مصر گرایش یافتند، لذا رهبری مقاومت مصر و شام در اختیار ممالک قاهره قرار گرفت.

ممالک توانستند ضمن رویارویی با صلیبی ها که در آن سالها هنوز در سواحل مدیترانه حشمت و جلال و شکوهی داشتند در مقابل مغولان ایستادگی نمایند. «بیریس» - چهارمین سلطان مملوک - توانست با برگزیدن «ابوالقاسم احمد المستنصر بالله» ضمن احیای خلافت، نوعی مشروعیت نیز برای خود فراهم آورد. هر چند این خلیفه جدید چندی بعد در جنگ با مغولان کشته شد؛ اما با انتصاب خلیفه ای جدید و الحاکم با امرانه «ابوالعباس احمد» از نوادگان خلیفه «المسترشد بالله» سلسله خلفا در قاهره تداوم یافت و تا آمدن عثمانی ها به مصر (۹۲۲ ه) حیات داشتند؛ اما قدرت اصلی در دست ممالک بود، و آنها تنها نامی از خلافت داشتند. ممالک با غلبه نهائی بر صلیبی ها، نیز مقاومت در برابر مغولان چهره‌ای نسبتاً ماندگار از خود به یادگار نهاده اند.^۷

جنگهای نافرجام

در طی سالهای حکومت ایلخانان در ایران (۶۵۴ - ۷۵۴ ه) رقابت و ستیزه میان دو قدرت برتر جهان اسلام کم و بیش تداوم یافت؛ اما نبردهای اصلی این دوره از سال ۶۵۸ و حمله هولاکو خان به نواحی شامات آغاز شد و با لشکرکشی سلطان محمد خدابنده به شام و محاصره قلعه «رحبه» در سال ۷۱۲ هجری پایان می‌یابد.^۸ رابطه میان دربار ایلخانی و پادشاهان مصر را می‌توان به ۳ صورت متمایز تقسیم کرد:

۱. جنگ و ستیز میان ایلخانان و ممالک مصر بویژه در عصر هولاکو، اباقا و غازان خان.
 ۲. خصومت و جنگ سرد بویژه در عصر ارغون، گیخاتو و بایدو.
 ۳. صلح و دوستی و مسالمت بویژه در عصر سلطان احمد تکودار، سلطان محمد خدابنده و سلطان ابوسعید.^۹
- جنگهای مهم و مشهور ایلخانان ایران و سلاطین مصر را



حقیقت باشد. و این خود بیانگر اهمیتی است که ایلخانان مغول برای مسأله مصر قائل بوده اند، چنانچه شکست در جنگ با ممالک چنین تأثیر عظیمی بر روح ایشان داشته است.

ارتباط با مصر؛ گناهی نابخشودنی

یکی دیگر از نشانه های خصومت شدید ایلخانان با ممالک و اهمیت دادن به این دشمنی، مسأله دوستی و ارتباط با ممالک مصر بود. ایلخانان به هیچ نحو تحمل ارتباط اطرافیان خود با ممالک مصر را نداشتند و کوچکترین نشانه ای از این ارتباط باعث مرگ شخص می شد. عقده و کینه ناشی از شکستهای متوالی ایلخانان از سلاطین مصر، باعث دشمنی شدید ایلخانان با مصریان و هرآنچه به آنان منسوب بود می شد، لذا چگونه می توانستند شاهد ارتباط و احیاناً همکاری اطرافیان خود با پادشاهان مصر باشند. این مسأله شباهت بسیاری با مسأله ارتباط با فاطمیان مصر در دوره غزنوی دارد. البته در عصر ایلخانی این مسأله ناشی از مصالح سیاسی و نظامی ایلخانان بود در حالی که غزنویان به این مسأله رنگ مذهبی و ضد شیعی بخشیده بودند.^{۱۱}

عقده و کینه ناشی از شکستهای متوالی ایلخانان از سلاطین مصر، باعث دشمنی شدید ایلخانان با مصریان و هرآنچه به آنان منسوب بود می شد.

در هر حال در عصر ایلخانان صرف اتهام ارتباط با مصر چه بسا باعث مرگ وزیری و امیری می شد. رقیبان درباری برای نابودی یکدیگر بهترین وسیله ای را که در اختیار داشتند همین متهم نمودن رقیب به ارتباط با مصر بود، مسأله ای که ایلخانان به شدت بدان حساس بوده، بهترین نزدیکان خود را بدان سبب به یاسا می رسانیدند. از میان وزرا و امرا و

بزرگانی که در دوره ایلخانان مغول آماج تیر این تهمت قرار گرفتند، عظاملک جوینی، معین الدین پروانه و امیر نوروز از همه مشهورترند. در مباحث بعدی به تأثیر این مسأله در رفتار سیاسی بزرگان این عصر خواهیم پرداخت.

پس برای ایلخانان مغول مسأله بغرنج مصر و شام به صورت امری حیثیتی درآمده بود، مغولان برای رسیدن به آرزوی دیرینه خود یعنی فتح مصر از هیچ اقدامی فروگذار نمی کردند.

آنان که در نظرشان ادیان مختلف تفاوتی با یکدیگر نداشتند، برای رسیدن به این هدف از اتحاد و همفکری با پیروان هر یک از این ادیان که ایشان را در این امر یاری رسانند، ابایی نداشتند، مشتاقانه خواستار آن بودند. از جمله این موارد می توان به هندستی و دوستی ایلخانان و مسیحیان در برابر مسلمانان مصر و شام اشاره کرد.

مهمترین شکست اباقخان از ملک بیبرس در ابلستین روی داد. در این جنگ بسیاری از مغولان کشته یا اسیر شدند. همچنین در این نبرد دو تن از بزرگترین فرماندهان مغولان به نام «توقو» و «تودون» کشته شدند. ایلخان چندی بعد، شخصاً به ابلستین رفت تا صحنه نبرد را از نزدیک مشاهده کند. خان خشمگین و اندوهناک به ابلستین رسید «و چون در ابلستان کشتگان را دید بر سر هم افتاده، بگریست». ^{۱۲} خشم خان وقتی بیشتر شد که فهمید تعداد کشتگان سلطان مصر نسبت به کشتگان مغول چندان مهم نیست. وی سپاهیان خود را بین قیساریه و ارزنة الروم متفرق کرد و دستور داد به انتقام شکست ابلستین مسلمانان را قتل عام کنند. سپاهیان وی در طی یک هفته به قولی ۲۰۰ هزار و به قولی ۵۰۰ هزار تن از مردم بی گناه آن نواحی را کشتند ^{۱۳} و بسیاری از بلاد را ویران کردند ^{۱۴} و امیران و مردان و عالمان بسیاری را به قتل رساندند.

اباقخان در پی سومین شکست خود از مصریان در حمص، برادر کوچکش «منگوتیمور» را که فرماندهی سپاه را برعهده داشت به شدت مورد غضب قرار داد. اباقکمی پس از آن در حدود همدان درگذشت. بسیاری از مورخان مرگ وی را ناشی از تأثر شدید وی از این شکست دانسته اند. ^{۱۵} منگوتیمور نیز سرافکنده و شرمسار به جزیره رفت و یکسال پس از فوت اباقخان درگذشت، به قولی او را مسموم کردند.^{۱۶}

در زمان جانشینان اباقخان، به دلیل اسلام آوردن تکوادر، نیز بحرانیهای اقتصادی، تنش میان دو حکومت ایلخانی و ممالک کاهش یافت. با روی کار آمدن غازان خان این نبردها ابعاد تازه ای یافت. در آخرین شکست مغولان از مصریان به سال ۷۰۲ هـ شاهد اوج خشم غازان هستیم. چون اخبار وحشتناک این جنگ به گوش غازان رسید، چنان مغموم و متأثر شد و چنان آهی برکشید که به گفته منابع، نزدیک بود روح از تنش بیرون رود و به قولی خون از دماغش جاری گشت. اطرافیان از این حالت او بسیار شگفت زده شدند. از آن پس خان در به روی خود بست. از همه، حتی از خوانین روی گردان شد و در خلوت نشست. رفتارش نسبت به اطرافیان عوض شد و تندخویی پیشه ساخت. خان آن چنان غضبناک بود که می خواست فرمان قتل قتلغشاه - فرمانده کل سپاه در این جنگ - را صادر کند، ولی اطرافیان مانع این کار شدند؛ زیرا وی از ارکان اساسی و اصلی حکومت بود. قتلغشاه با ناراحتی زیاد از درگاه ایلخان رانده شد. خان نسبت به امیر مولای دیگر سردار این جنگ توهمین بسیار رواداشت. او را نامزاد گفت و دستور داد تا جوش زدند. همچنین برای ابراز همدردی با خانواده کشته شدگان و اسیران جنگی، در شهرهای ایران، به خصوص تبریز، به مدت دو ماه عزای عمومی اعلام شد، و تعزیتی بزرگ برپا گردید. ^{۱۷} سلطان مصر فتح نامه ای به غازان نوشت که به قول ابن خلدون «قلب او را از حسرت و وحشت بینداشت». ^{۱۸} غازان که هیچ گاه در طول زندگی خود با شکست مواجه نشده بود، تحمل پذیرش چنین شکستی را نداشت. غازان چندی پس از این شکست در عنفوان جوانی بیمار شد و دیری نپایید که درگذشت. برخی مورخان این دوره همچون ابن خلدون، مرگ زودرس وی را به علت تأثر شدید از این شکست دانسته اند. وی پس از شرح جنگ «مرج الصفر» چنین می نویسد: «گویند از شنیدن خبر هزیمت لشکر خود، دچار زنب شده به هلاکت رسید». ^{۱۹} هر چند مرگ دو ایلخان بزرگ به علت شکست از ممالک، بیشتر از سوی منابع عربی که در جنبه ممالک قرار داشته اند مطرح شده است؛ با این حال نمی تواند خالی از

اتحاد برای نابودی دشمن

ورود مغولان به صحنه آسیای غربی معادلات منطقه‌ای را شکل تازه ای بخشید. صلیبی ها که در آن سالها، شکستهای سختی را از مسلمانان بویژه سلاطین مصر تحمل کرده بودند با ورود این قوم بیگانه، که تمایلاتی نیز به مسیحیت داشت امید تازه ای یافتند. حکومت‌های مسیحی شرق^{۳۳} از جمله حکومت ارمنستان صغیر^{۳۴} می توانستند با همکاری مغولان که فتح مناطق باقیمانده جهان اسلام را در سر داشتند، بر دشمنان قدیمی خود یعنی مسلمانان سواحل دریای مدیترانه و مصر فاتح شوند، و این منطقه را بار دیگر مسیحی کنند.

اتحادیه حکومت‌های مسیحی شرق بر ضد مسلمانان از سوی فرمانروای ارمنستان صغیر «هیتوم» از زمانی پی ریزی شد که وی قبل از حرکت هولاکو، با ایجاد ارتباط با قراقروم، وعده همه گونه مساعدت را برای فتح سرزمینهای شرقی دریای مدیترانه به مغولان داده و در مقابل، از امپراتور قسول رهایی مسیحیان شرقی از زیر یوغ مسلمانان و بازپس دادن مکانهای مقدس مورد ادعایشان را گرفته بود؛ کاری که صلیبی ها از انجام دادن آن عاجز بودند.^{۳۵}

حکومت‌های مسیحی شرق به امید نابودی مسلمانان از کمک به سپاه مغول دریغ نورزیدند. هیتوم در لشگرکشی هولاکو به مصر و شام، شانزده هزار سرباز ارمنی در اختیار وی گذاشته بود و دامادش «توهموند چهارم»، حاکم انطاکیه و طرابلس، نیز قوایی فرستاده بود.^{۳۶} این همکاری ها در زمان جانشینان هولاکو نیز ادامه یافت. اباقاخان در سال ۶۶۶ هـ برابر با ۱۲۶۷ م هیاتی نزد پاپ کلمان چهارم فرستاد و از او و همان مسیحیت برای حمله به مصر تقاضای کمک کرد.^{۳۷} وی همچنین هیأتی را نیز روانه قسطنطنیه کرد تا امپراتور بیزانس را از اتحاد خود با ممالک اروپایی مطلع سازد. چند سال بعد نیز هیاتی دو نفره از سوی اباقاخان به واتیکان فرستاده شد تا مسیحیان اروپا را دعوت به اتحاد و پس گرفتن بیت المقدس کند. پاپ آن دو نفر را نزد پادشاهان فرانسه و انگلستان فرستاد؛ ولی آنان در مذاکرات خود توفیقی حاصل نکردند.^{۳۸}

این مذاکرات هر چند عمدتاً به اتحادی میان اروپای مسیحی و ایلخانان نینجامید اما خود بیانگر کوششی برای رسیدن به نوعی ائتلاف برای غلبه بر مصر بود. نامه ایلخان ارغون به فیلیپ نیکو، پادشاه فرانسه، نمونه ای از این تلاشهاست «ما پسا پیشهادی که سال گذشته به ما ارائه دادید که ... (اگر سپاهیان، جنگ با مصر را آغاز کنند، ما نیز از اینجا حرکت می کنیم و در جریان یک عملیات مشترک ... جنگ و حمله را آغاز می کنیم) موافقیم و تصمیم گرفته ایم با توکل به

غازان برای شروع حملات خود به شامات تماسهایی با ارمنستان صغیر، گرجستان و سایر مسیحیان منطقه برقرار کرد و در تدارک سپاه از نفرات آنان سود برد.

این همکاری ها چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی میان مغولان و جهان مسیحیت در کتابهای تاریخی بویژه آثار اروپایی بطور وسیع شرح داده شده است؛ اما برای ما همان بسیار وجود این همکاریها علیه هدف مشترک یعنی ممالک مسلمان مورد نظر است. شاید گفته شود که این همکاریها در عصر ایلخانان غیر مسلمان شکل

گرفته است که امری طبیعی است.^{۳۰} اما با بررسی روابط ایلخان تازه مسلمان غازان خان که تمایل شدیدی نیز به فتح مصر داشت در می یابیم که این روابط در عصر ایلخان اسلام دوست نیز ادامه یافت؛ غازان برای ادامه جنگهای خود در شامات و مصر، احساس نیاز فراوان به کمک می کرد که در این میان دولت‌های مسیحی اروپا نیز دولت‌های مسیحی شرق، به دلیل هدف مشترک از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند. غازان برای شروع حملات خود به شامات تماسهایی با ارمنستان صغیر،

گرجستان و سایر مسیحیان منطقه برقرار کرد و در تدارک سپاه از نفرات آنان سود برد. این گروههای مسیحی که در جنگهای مختلف وفادارانه دوش و شمشیر با مغولان می جنگیدند، در جنگ علیه مصریان نیز نیروی کمکی مفیدی برای مغولان بودند، غازان خان برای دلجویی از گرجیان به ایشان اجازه می داد در جنگها پیشاپیش صفوف سپاه، صلیبی را حمل کنند.^{۳۱}

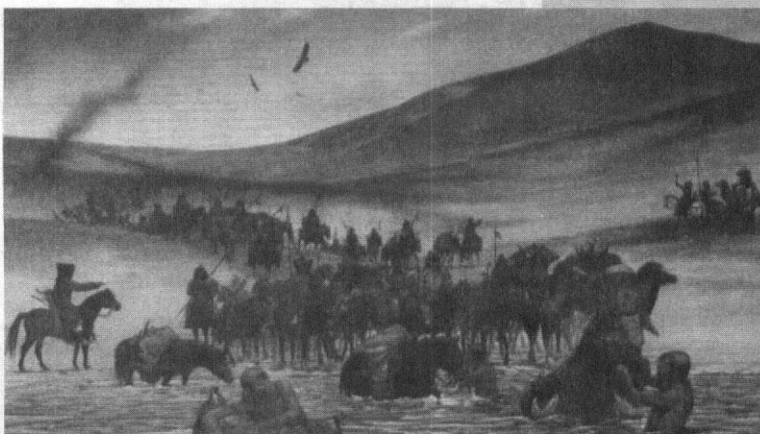
غازان قبل از حرکت به سوی شام به هیتوم دوم فرمانروای وقت ارمنستان اطمینان داد که برای تصرف اماکن مقدس فلسطین آماده است و اگر این فرمانروای مسیحی به این منظور سپاهی در اختیار وی گذارد،

همه این سرزمینها را که تحت اشغال مصر است، پس خواهد گرفت و به مدعیان اصلی اش یعنی مسیحیان مسترد خواهد داشت.^{۳۲} هیتوم نیز تمام قوای خود را در خدمت غازان خان در آورد.^{۳۳}

غازان و اولجایتو با مهارت کامل، دین حقیقی خود را در برابر مغرب زمین آن گونه پنهان نگه می داشتند، که حتی تصور می رفت آنان مسیحی هستند و یا حداقل آنان را پشتیبان ترویج دین مسیح می دانستند.^{۳۴} یکی از شاهزادگان ارمنستان صغیر به نام هیتونوس که به مغرب زمین گریخته بود، کتابی به نام «تاریخ سرزمین های شرقی» تألیف کرد. هیتونوس در این کتاب می نویسد که غازان به آن نیت به سوریه حمله کرده است که «سرزمین مقدس را از وجود زندنیان (مسلمانان) پاک کند و مسیحیت را در آن سامان برپا سازد».^{۳۵}

غازان برای استفاده از نیروی مسیحیان نه تنها در سیاست خارجی به کشورهای مسیحی منطقه نزدیک شد، بلکه مسیحیان داخلی نیز پس از یک دوره کوتاه سرکوب در دوران آغازین

غازان برای استفاده از نیروی مسیحیان نه تنها در سیاست خارجی به کشورهای مسیحی منطقه نزدیک شد، بلکه مسیحیان داخلی نیز پس از یک دوره کوتاه سرکوب در دوران آغازین سلطنت وی، از عنایات وی بهره مند شدند.



سلطنت وی، از عنایات وی بهره مند شدند. وی در ژوئن ۱۳۰۳ به دیدن اسقف اعظم مسیحیان در مراغه رفت، در این دیدار نه فقط شرایط احترام و عزت را رعایت نمود بلکه هدایایی نیز به او مرحمت کرد.^{۳۶} مناسبات دوستانه میان ایلخان و اروپا در عصر سلطان محمد خدابنده نیز ادامه یافت. نامه های نوشته شده از سوی وی به «پاپ کلمان پنجم» و «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه و «ادوارد دوم» پادشاه انگلستان باقی مانده است.^{۳۷}

در هر حال غازان خان و جانشینان وی علی رغم مسلمانی برای دستیابی بر مصر، سیاست پدران خود مبنی بر اتحاد با مسیحیان علیه ممالک را ادامه دادند. البته اخراج قطعی صلیبی ها از سواحل مدیترانه بوسیله ممالک در سال ۶۹۰ هـ ق خلیف بزرگ در این روند بوجود آورد. هدف ما - همان گونه که گفتیم - بیان یاری گرفتن مغولان از نیروهای مسیحی منطقه و بین الملل حتی پس از اسلام آوردن غازان خان است.

مسئله دیگر قابل بررسی در این مبحث، تلاشهای غازان خان برای رنگ مذهبی بخشیدن به جنگ با ممالک بود. آیا سیاستهای اسلامی غازان خان همچون فرمانهای وی در ابطال بت پرستی و تخریب معبدهای بت پرستان و منع لشگریان و مردم از سخن کفر گفتن و شراب و دیگر مسکرات خوردن و منع از نوشیدن کنیزکان در خرابات و فرمان او مبنی بر تعظیم و تقسیم سادات مکه و خادمان بیت الله و امن ساختن راه مکه و امیر الحاج کردن امیر قتلغشاه برای رونق بخشیدن به فریضه اسلامی حج و از سال پرده برای کعبه و برقرار کردن مستمریهای ملوک مدینه و مکه و انعامات و تشریفات مشایخ عرب و قبایل^{۳۸} همگی بیانگر نوعی سیاست مذهبی ناشی از «قبول مخلصانه دین اسلام و تقویت بی قید و شرط شرع مهدی» است یا تظاهر به این اعمال برای نشان دادن خود به عنوان یک فرمانروای مسلمان که شرایط رهبری جهان اسلام را داراست، بود.

این مسئله گویی در همان عصر نیز مورد تردید قرار گرفته است، لذا خواجه رشیدالدین برای رفع این تودید و تأکید بر خلوص و صداقت ایلخان می نویسد: «و بر کافه عقلا پوشیده نیست که اسلام و ایمان پادشاه اسلام غازان خان از سر صدق و اخلاص بود و از شوائب ریا و رعونت^{۳۹} میرا و مضاف، چه با وجود عظمت و شوکت پادشاهی و کمال قدرت فرمانروایی، اجبار و الزام متصور نباشد و با عدم احتیاط و فرط استغناء، ریا و مرا ممکن نه»^{۴۰}.

تلاشهای ایلخان تازه مسلمان برای اسلامی کردن جامعه، ضمن نوعی کوشش برای کسب مشروعیت، از روی باور داشتن به این اصول نیز بوده است.

ما در اینجا در پی رد یا پذیرش خلوص و صداقت اسلام غازان خان نیستیم چون این امر مسأله ای کاملاً درونی است و نمی توانیم از روایات تاریخی پی بدان ببریم چه بسا غازان از روی یقین و اعتقاد به اسلام گرویده است و بدان باور داشته است اما از باور به یک اصول تا عمل بدان فاصله زیادی است. برخی اعمال انسانی دارای وجوه مختلفی است که تشخیص منافع شخصی در میان آن، کار آسانی نیست.

در اینجا نیز می توان حدس زد که تلاشهای ایلخان تازه مسلمان برای اسلامی کردن جامعه، ضمن نوعی کوشش برای کسب مشروعیت، از روی باور داشتن به این اصول نیز بوده است. در

راستای بحث مورد نظر، نگارنده معتقد است غازان خان علی رغم تلاش برای به دست آوردن کمکهای جهان مسیحیت، خواستار یاری مسلمانان منطقه نیز بود، شاید کافر بودن ایلخانان قبلی یکی از دلایل همکاری نکردن مسلمانان منطقه با ایشان، در نتیجه شکست از ممالک بوده است. غازان برای جلب قلوب مسلمانان منطقه دست به یک سری اقدامات زد.

غازان پس از جلوس بر تخت سلطنت برای آگاه ساختن حکومتهای مسلمان به پیوستن وی به اسلام، به سلطان مصر نامه ای نوشت و مصریان را به اسلام خواهی بشارت داد و اعلام داشت که اگر پدرانش به مصر لشگر می کشیدند به علت تضاد دینی بوده است و اکنون که این تضاد از میان رفته است دیگر جنگی در کار نیست و برخلاف گذشته، روابط دو سرزمین برقرار گردد.^{۴۱}

غازان برای آغاز درگیری با مصر، اعمال زشت لشگریان مصر

و شام در روم و دیاربکر و ارتکاب مناهای شرعی و اخلاقی و انسانی از قبیل شراب خوردن در مسجد و اسیر گرفتن زنان آزاده مسلمان و قتل و غارت ایشان را، عامل حمله خود به مصر تلقی نمود. به قول رشیدالدین «از غایت غیرت دین و حمیت اسلام بر خود بجوشید و دفع شر آن طاغیان بر خود لازم دانست»^{۴۲}.

وی برای مشروعیت بخشی به این لشکرکشی نخست در این باب از علما و ائمه اسلام استفتاء کرد و مشورت خواست به اجماع گفتند: «حمایت از حریم اسلام بر پادشاه اسلام فریضه است»^{۴۳}.

غازان قبل از شروع جنگ به تمام سپاهیان دستور داد تا وضو بسازند و به نماز ایستند پس از نماز غازان بر درگاه خداوند بنالید «پیروزی خواست»^{۴۴}. به قول «آقسرائی»، غازان به «علت اسلام دوستی» سپاه را طوری آرایش جنگی داده بود که رو به قبله نباشد، زیرا در این جهت تیغ کشیدن را به صلاح نمی دانست.^{۴۵}

از بررسی مطالب تا اینجا، می توانیم بگویم ایلخان تازه مسلمان برای بهره گیری از تمامی نیروهای موجود برای غلبه بر مصر، ضمن نزدیکی با مسیحیان در پی جلب قلوب مسلمانان منطقه نیز بوده است. حال باید پرسید آیا می توان گفت سیاستهای غازان مبنی بر دوستی خاندان اهل بیت و گرایشهای شیعی وی نیز نوعی تلاش برای جلب قلوب شیعیان علیه ممالک سنی بوده است؟

برای پاسخگویی به این سؤال باید ببینیم این مسأله سیاست خارجی چگونه در گسترش تشیع نقش داشته است.

باید بگویم که تخاصم ایلخانان با ممالک از سه بعد دو گسترش تشیع نقش داشته است:

الف - تمایلات شخصی

باید یادآوری کنیم که از میان ایلخانان مغول تنها سلطان محمود غازان و برادرش سلطان محمد خدابنده دارای تمایلات

غازان اعلام داشت که اگر پدرانش به مصر لشگر می کشیدند به علت تضاد دینی بوده است و اکنون که این تضاد از میان رفته است دیگر جنگی در کار نیست و باید برخلاف گذشته، روابط دوستی و بازرگانی میان دو سرزمین برقرار گردد.

نمی تواند قطعی و یقینی باشد چرا که هیچ تاریخی و مورخی نمی تواند از راز درونی افراد آگاهی یابد. با این همه گرایشهای غازان به تشیع نقش بسیاری در پیشرفت و گسترش تشیع در عصر ایلخانی داشت، و زمینه را برای رسمیت یافتن این مذهب در سلطنت برادرش و اولجایتو هموار کرد.

ب. تلاش برای رفع اتهام

همان گونه که گفتیم —زرگترین تهمت و افترا در عصر ایلخانان اتهام همکاری و همدستی و حتی مکاتبه با سلاطین مصر بود. چه بسیار کسانی که به دلیل صرف این اتهام به عذابهای سخت گرفتار می شدند. دشمنان درباریان و بزرگان برای کنار گذاردن حریفان از این وسیله کار آمد به خوبی استفاده نموده، دشمنان خود را گرفتار «یاسا» می کردند.

به عقیده بعضی مورخان، یکی از علل مهم توجه امرا و بزرگان دربار ایلخانی به مذهب تشیع همین «تهمت ارتباط با ملوک قاهره و خلیفه عباسی مصر» بود؛ یعنی ارکان دولت و بزرگان کشور آشکارا خود را شیعه معرفی می کردند تا از تهمت و افترای ارتباط با مصر سنی در امان بمانند.^{۴۵} البته باز باید گفت این مسأله نیز امری درونی و منوط به نیات اشخاص است و نمی توان هر کس را که تمایل به تشیع داشته است، مشمول این قاعده دانست. با این حال می توان این امر را در بعضی اقدامات درباریان در بهبود حال شیعیان مؤثر دانست. از جمله این درباریان علاء الدین عظاملک جوینی بود. همان گونه که گفتیم — از این رهگذر دچار ناملایمات بسیار گردید. به گفته خود وی «چون جماعت اعدا هر تیر میکیدت که در جعبه تزویر داشتند یفکنند و از مدفونات و مودعات اموال موهوم ترشی پیدا نشد و آفریده ای از او شکایت نگفت و گناهی بر او ثابت نگشت از سنای افعال و اکاذیب اقوال خود ترسان بودند و از کرده و گفته هراسان و بدین سبب باز مفسدان خلوت نشینی آغاز کردند و بعد از فکر طویل بر آن قرار نهادند تا به مکاتبت و مراسلت سلوک شام و مصر عرض ما را آلوده کنند و مزاج ایلخانی را از این رهگذر متغیر سازند.»^{۴۶}

علاء الدین در طول ۲۵ سال حکومت خود بر بغداد از هیچ کوششی برای رونق بخشیدن و آبادانی نجف و عظمت و اعتبار بخشیدن به آرامگاه امام علی (ع) دریغ نکرد. ابتدا دستور داد تا نهری را منشعب از فرات احداث کردند که انبار و نجف را مشروب می کرد و منطقه ای وسیع را آباد می ساخت. آب این نهر در ماه رجب سال ۶۷۲ هـ به نجف رسید. با این اقدام،

اراضی بین انبار و نجف که تا آن زمان لم یزرع بود، آباد و پردرخت شد و صد و پنجاه قریه بر سر راه آن بنا گردید. مخارج این طرح وسیع عمرانی بیش از صد هزار دینار زر سرخ برآورد شده است.^{۴۷} علاء الدین عظاملک جوینی همچنین در سال ۶۶۶ هـ ق کاروانسرای بی در نجف در نزدیکی آرامگاه بنا کرد، تا زائرین در آن ساکن شوند و برای آن موقوفاتی مقرر داشت. عظاملک، تاج الدین علی بن الامیر الدلقندی را که از جمله دانشمندان بود، مامور کرد تا رساله ای در باب آبادانی نجف و چگونگی مشهد شریف بنکار، و پس از اتمام رساله دستور داد تا گروهی از سادات و فضلا و خطباء، از جمله محمد بن احمد الهاشمی کوفی، در آخر کتاب هر یک با نظم و نثر بر این موضوع شهادت دهند. در همین زمان کمال الدین میثم البحرانی شرحی بر کتاب نهج البلاغه نوشت و این

شیعی بوده اند. ایلخان غازان خان در طی درگیری با «بایدو» به مذهب اسلام گرایش یافت. اما در آن زمان که ظاهر رهبری و خلافت جهان اسلام در اختیار خلیفه عباسی مصر بود آیا پذیرش اسلام از سوی سلطان به معنای پذیرش رهبری و سیادت خلیفه عباسی بود؟ بررسی تاریخ نشان می دهد که ایلخانان حاضر به پذیرش هیچ گونه تبعیتی نبوده اند. غازان در پی پیروزی در مجمع المروج بر الملك الناصر (۶۹۹ هـ) تصمیم گرفت با مذاکره به خواسته هایش برسد. وی با فرستادن هیأتی به مصر به سلطان مصر پیغام داده بود که: «اگر در آن دیار خطبه و سکه به نام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر قیامت اثر، ایمن گردند.» ملک ناصر پس از رسیدن پیام پاسخ داد: «و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا محافظت بلاد اسلام مصروف می گردد و از آن چیزی فاضل نمی آید که اداء آن را التزام توان نمود اما قصه استدعا سکه، چنان بخاطر رسیده که بر نقودی که در آن دیار است بر یک جانب نام امیرالمؤمنین و سلطان غازان (در دو سطر) نقش کنند و برطرف دیگر بعد از ذکر لاله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند.»^{۴۸} این امر یعنی ذکر نام غازان در زیر نام امیرالمؤمنین، خلیفه عباسی، وی را به شدت خشمگین ساخته و مصمم به آغاز دومین نبرد بزرگ خود با مصر کرد.

غازان به شدت از عباسیان و کارهای آنان بیزار بوده است. «القاشانی» در توصیف علل گرایش غازان به تشیع در این مورد اشاره های نیکویی ارائه کرده است. غازان چون در صدد کشف علت اختلافات میان مسلمانان برمی آید به این پاسخ می رسد که «همانا سبب اختلاف مناصب ریاسات عباسیان بوده باشند»^{۴۹} به گفته «القاشانی» هنگامی که غازان متوجه شد که عباسیان «هر که را به دوستداری و هواخواهی ایشان (علویان) متهم یافتند، از پای برداشتند و بقایا که در خفایا و زوایا پنهان و گریخته بودند همه را به کفر و زندقه و الحاد و قرمطه و رفض مطعون و منسوب کردند و ...»^{۴۸} در پی «نصرت اهل بیت و خذلان دشمنان او»^{۴۹} برآمد. شاید وی با عباسیان مصر که جانشینان عباسیان بغداد بودند در این جانبداری و جبران جنایات گذشته ایشان بر اهل بیت بی تأثیر نبوده باشد.

وی در موقع تلاش برای تغییر خطبه هنگامی که متوجه شد که «ذکر خلفای راشدین و امرای مهدیین سنت و وضع آل عباس است به رغم انف آل علی و طایفه سادات ...» فرمود که: «متابعت عباسیان فاسق فاجر زانی بی وضوح بیستی و بیرهان حجتی واجب نیست»^{۵۰}.

با بیان این مطالب بعید نمی نماید که سلطان تازه مسلمان از مذهب سنت که دین رسمی خلفای قاهره بوده است، گریزان بوده است ولی از روی مصلحت در جامعه ایرانی که اکثریت آن اهل تسنن بوده اند چاره ای جز تظاهر بدان نداشته است. وی با گرویدن به فقه حنفی که پیروان زیادی در ایران داشت نیز مغایر با مذهب رسمی حاکم بر مصر یعنی مذهب شافعی بود به طریقی خود را از تحت الشعاع قرار دادن خلافت عباسی بر حذر داشت؛ نیز از سوی دیگر با گرایش به تشیع خواسته باطنی خود را که مخالفت قطعی با خلافت سنی بود به منصفه ظهور رسانید. با این وجود باید گفت این مباحث علی رغم ذکر دلایل فوق

سلطان تازه مسلمان از مذهب سنت که دین رسمی خلفای قاهره بوده است، گریزان بوده است ولی از روی مصلحت در جامعه ایرانی که اکثریت آن اهل تسنن بوده اند چاره ای جز تظاهر بدان نداشته است.



براستی چه چیز این حاکم سنی را بر آن داشت تا به پشتیبانی از شیعیان بپردازد. آیا می‌توان گفت تلاش برای جلوگیری از تأثیر اتهام مرواده با مصر او را بدین کار واداشته است؟ یا لاقبل این کوششها تلاشی از سوی درباریان اهل سنت برای رضایت ایلخان خشمگین از شکستهای مغول از ممالکی بود که در پناه تسنن جای گرفته بودند. این مسأله که سعدالدوله یهودی زمانی که در بغداد بود به آرامگاه حضرت امام موسی کاظم (ع) می‌رود و در آنجا به شیعیان روی خوش نشان می‌دهد، می‌تواند بیانگر این مسأله باشد که درباریان حتی غیر مسلمان، شیعیان را در مقابل سنیان پاس می‌داشته‌اند، شاید از خطر اتهام ارتباط با مصر در امان باشند.

ج. تلاش برای جلب قلبهای شیعیان

همان گونه که گفتیم؛ ایلخانان برای موفقیت در کسب سلطه بر مصر، یاری تمام گروهها و فرقه‌ها را پذیرفتند، و از اتحاد با ایشان علیه ممالک سود جستند. ایشان با تلاش برای اتحاد با کشورهای مسیحی اروپا، نیز حکومت‌های مسیحی شرق چون ارمنستان صغیر، نیز سیاستهای مذهبی در عصر مسلمانی خود، سعی در استفاده از هر دو فرقه علیه ممالک مصر و شام داشتند در این میان غازان خان با توجه به وجود گروهی از مسلمانان یعنی شیعیان که از دیرباز خلافت عباسی را به نوعی غاصب و غیر مشروع می‌دانستند سعی در استفاده از این گروه برای رسیدن به اهداف خود در منطقه شامات داشت.

سیاستهای مبتنی بر «اسلام دوستی» غازان در طی نبرد اول وی با مصر (مجمع المروج، ۶۹۹هـ) که در طی نبرد دوم وی با ممالک (مرج الصفر ۷۰۲هـ) به سیاستهای شیعه گرایانه تبدیل می‌شود موجب می‌شود که این فرضیه را که سیاستهای مذهبی غازان چه مبتنی بر اسلام دوستی و چه مبتنی بر شیعه‌گرایی، برای جلب قلبهای مسلمانان و شیعیان در نبرد علیه مصر می‌باشد، بپذیریم. پیش از این نمونه‌هایی از «اسلام دوستی» ایلخان را در طی نبرد با مصر و شام بیان کردیم. در طی نبرد دوم یعنی مرج الصفر شاهد اوج گرفتن سیاستهای شیعه گرایانه سلطان هستیم. ایلخان در راه مصر در سال ۷۰۲هـ «مشهد امیر المؤمنین حسین (ع) را زیارت کرد و پرده‌های با عظمت فرموده بود تا به جهت آنجا ترتیب کرده بودند، در آویختن صدقات بی اندازه به مجاوران و حاضران داد و از محصولات نهر غازانی که در آن حدود بیرون آورده و این زمان آب آن به مشهد می‌رود، هر روز سه هزار من نان میاومه سادات مقیم آنجا را معین فرمود».^{۵۵}

به نظر «القاشانی» تصمیم غازان به تغییر سکه و خطبه پس از زیارت مشهد امیر المؤمنین علی (ع) گرفته شد، و علت آن را حادثه قتل علوی ای، در مسجد جامع بغداد توسط سنیان می‌داند. وی پس از اطلاع از چگونگی آن حال «دست ارادت و قبول بر سینه بی گناه خود نهاد ... جمله راه شام تا به رجب رسیدن در استیجاب و استکشاف این حال بود».^{۵۶}

حضور امیر مطاز در کنار غازان در این روزها نقش اساسی در شکل گیری گرایش سلطان به سوی تشیع داشت. این امیر شیعی بعدها نیز نقش عمده‌ای در تشیع سلطان محمد خدابنده به عهده گرفت. غازان چون آگاه شد که «ذکر خلفای راشدین و امرای مهدیین سنت و وضع آل عباس است به رغم وائف آل علی و طایفه سادات»^{۵۷} تصمیم خود را برای تغییر خطبه قطعی نمود. در این میان روحانیان و بزرگان سنی مذهب که از گرایشهای سلطان بشدت وحشت نموده بودند به دست و پاافتادند. از جمله خواجه رشید الدین فضل الله که با خواندن نام

علی (ع) و آل او در خطبه بشدت به مخالفت پرداخت و به سلطان اندرز داد که چون اکثریت مردم بر مذهب سنت و جماعت می‌باشند و در طول هفتصد و اندی سال نسل در نسل سنی بوده‌اند، اگر سلطان کوششی در راه تغییر خطبه کند همه مردم با او از در مخالفت درخواهند آمد، صلاح در آن است که در حال حاضر کار مسکوت بماند و هنگامی که شام و مصر گشوده گردید، از آنجا تغییر در خطبه دهد. غازان خان رأی وزیر را معقول دانست. مورخان به تبعیت از القاشانی معتقدند که شکست غازان و مرگ وی چند روز پس از شنیدن خبر شکست، کار رسمی شدن فرقه تشیع را در ایران به تعویق انداخت.^{۵۸}

باید گفت از روز ۲ رمضان ۷۰۲هـ؛ یعنی شکست مغولان در مرج الصفر^{۵۹} تا روز ۱۱ شوال ۷۰۳هـ؛ یعنی مرگ غازان خان^{۶۰} بیشتر از ۱۳ ماه فاصله بود که تناسب چندانی با «چند روز»^{۶۱} ندارد و اگر سلطان در رسمی کردن تشیع، مصالح سیاسی را نادیده می‌گرفت فرصت زیادی برای رسمیت بخشیدن به تشیع می‌یافت. با در نظر گرفتن این مباحث می‌توان گفت که سلطان سعی داشت با اقدامات شیعی گرایانه - که شاید خالی از روح حقیقت جویی هم نبود - در علاقه قلبهای شیعیان منطقه بکوشد. وی با اظهار دوستی و نزدیکی با شیعیان چنین قلمداد می‌کرد که رسالت بدست آمده تا حقوق از دست رفته خاندان علی (ع) را به بازماندگان، یاران و هواخواهان وی بازگرداند. بدین ترتیب شیعیان را نیز که گروه متحد، مؤمن و فداکاری را تشکیل می‌دادند با خود همراه ساخته بود. این اندیشه که هدف وی از حمله به مصر و شام، گرفتن انتقام خون امام حسین (ع) می‌باشد، در کتابهای تاریخی نیز وارد شده است، چنانچه معین الدین نطنزی در شرح تشیع غازان می‌نویسد: «بعد از آن تقلید مذهب اثنی عشریه بکرد و متوجه مشهد متبرک نجف شد، عیار این عقیده که داشت از شرف صحبت مجاوران آن بقعه شریفه به سکه یک جهتی مسکوک شد و خواست که نخست به جهت انتقام خون حضرت عیسی (ع) ممالک شام عالیها سافلها سازد و بعد از آن سکه و خطبه ممالک ایران را با کلی به منقبت ائمه معصومه مشرف گرداند. بحمدالله تعالی که در مدت هشتصد سال تمنائی که مجموع سلاطین سلف را در خاطر می‌گردید و متمشی نمی‌شد حضرت سلطان غازی - خلد الله ملکه و سلطانه - به تقدیم رسانید و سکه اثنی عشریه بر جبهه درست جعفری بنشاند و حق را به مرکز خود قرار داد».^{۶۲}

این عبارت به نوعی بیانگر تلقی یک مورخ شیعی از شخصیت غازان خان یکصد سال پس از مرگش نیز می‌باشد. غازان خان نه تنها در زندگی بلکه سالهای بعد نیز خاطره‌های خوش از خود به جا گذاشت. به علت سکوت منابع، بطور کلی نه از چگونگی نقش شیعیان شامات در این جنگها اطلاعی در دست است و نه از مقدار نیروی این فرقه در منطقه، ولی با توجه به نهضت‌های شیعی که گاه و بیگاه در این دوران در شامات برپا گردیده^{۶۳} و همچنین از مطالب سفرنامه ابن بطوطه می‌توان دریافت که این فرقه در دوران مغول نیرویی فزاینده یافته بودند، شیعیان برای رسیدن به اهداف خود به یاری مغولان اقدام نمودند. قتل و مجازات شیعیانی که به مغولان یاری دادند خود نشان از این همکاری دارد، از جمله پس از واقعه عین جالوت، مسلمانان شام، فخرالدین محمد بن یوسف بن محمد الکنجی را که از بزرگان اهل علم و شیعه مذهب بود و به مغولان کمک می‌کرد، در مسجد جامع دمشق کشتند.^{۶۴}

این تمایل دو طرفه میان مغولان و شیعیان برای همکاری، با اقدامات شیعه گرایانه غازان خان ادامه یافت. این سیاست غازان خان به احتمال قریب به یقین از سوی سرداران شیعی وی

۲۴- حکومت ارمنستان صغیر را مهاجران ارمنی در کیلیکیه (جنوب غربی ترکیه کنونی) تشکیل داده حکومت آنان از سال ۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵ م. ادامه یافت.

۲۵- برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۲۱۲.

۲۶- ج.ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۲.

۲۷- برتولد اشپولر، پیشین، ۲۲۰.

۲۸- همان.

۲۹- دیوید مورگان، مغولها، ترجمه عباس مخبر (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱)، ص ۲۲۱.

۳۰- برتولد اشپولر، پیشین، ص ۲۰۹.

۳۱- همان.

۳۲- ج.ج. ساندرز، پیشین، ص ۱۳۵.

۳۳- رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ص ۶۲۶.

۳۴- برتولد اشپولر، پیشین، ص ۲۳۴.

۳۵- همان، ص ۲۳۵.

۳۶- رنه گروسه، پیشین، ص ۶۲۷.

۳۷- همان، ص ۶۳۰.

۳۸- رشیدالدین فضل الله، پیشین، صص ۹۶۴-۱۱۱۳.

۳۹- خودخواهی، خودبینی، خودآرای.

۴۰- رشیدالدین فضل الله، پیشین، صص ۹۰۳-۹۰۴.

۴۱- عبدالمحمد آیتی، تحریر تاریخ و صاف، (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، ص ۲۲۲.

۴۲- رشیدالدین فضل الله، پیشین، ص ۹۳۸.

۴۳- آیتی، پیشین، ص ۲۲۳.

۴۴- همان، ص ۲۲۵.

۴۵- به نقل از شیرین بیاتی، پیشین، ص ۹۸۲.

۴۶- غیاث الدین بن هماد الدین خواندمیر، حسیب السیرفی اخبار افراد بشر (تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۳۳)، ج ۳، ص ۱۵۴.

۴۷- ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی، تاریخ اولجایتو، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸)، ص ۹۱.

۴۸- همان، ص ۹۳.

۴۹- همان.

۵۰- همان، ص ۹۴.

۵۱- منوچهری، پیشین، ص ۱۳۷.

۵۲- علاءالدین عطاملک جوینی، تاریخ جهان گشای، (تهران: بامداد، ۱۳۳۷)، ج ۱، ترجمه حال مصنف.

۵۳- خواندمیر، پیشین، ص ۱۰۵.

۵۴- جوینی، پیشین، شرح حال مصنف.

۵۵- رشیدالدین فضل الله، پیشین، ص ۹۵۲.

۵۶- القاشانی، پیشین، صص ۹۳-۹۴.

۵۷- همان، ص ۹۴.

۵۸- همان، ص ۹۵.

۵۹- رشیدالدین فضل الله، پیشین، ص ۹۵۵.

۶۰- همان، ص ۹۶۳.

۶۱- بیانی، پیشین، ج ۲، ص ۶۰۵.

۶۲- معین الدین نظری، منتخب التواریخ معینی (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶)، ص ۱۵۱.

۶۳- از این قیام ها می توان به قیام جنبه در نیمه دوم قرن هشتم هجری نیز فعالیت های شهید اول محمد بن محمد مکی (۷۸۶هـ) اشاره کرد.

۶۴- بیانی، پیشین، ص ۸۸۱.

۶۵- به نقل از بیانی، ص ۹۹۲.

همچون امیر طرمطاز و امیر مولای تقویت نیز می شد. به گفته ابن منفل در «تاریخ سلاطین مملوک» پس از گشوده شدن دمشق، شیخ تقی الدین بن التیمی، دانشمند معروف به شفاعت نزد امیر مولای مرفت تا خواستار آزادی زندانیان شهر گردد. امیر مولای با وی به بحث نشست و از دمشقیان شکوه ها کرد، که آنان در شهادت امام حسین (ع) شرکت داشتند و اینک باید مکافات عمل خود را ببینند و خود را لعنت کنند ایسن تیمیه شرح می دهد که شهادت امام حسین (ع) و سایر افراد خانواده علی (ع) کار دمشقیان نبوده بلکه عراقیها در این ماجرا دست داشته اند و طی مباحثه ای طولانی سرانجام توفیق می یابد که امیر مولای را بر بی گناهی دمشقیان متقاعد سازد.^{۶۵}

در هر حال دشمنی میان ایلخانان و ممالک باعث توجه برخی ایلخانان به تشیع شده کمکهای شایانی به تثبیت موقعیت ایشان نمود. شیعیان که در طول قرنهای گذشته همواره از مرکز قدرت به دور نگه داشته شده بودند، در این سالها نه تنها با حضور در درگاه ایلخانان به پیشبرد منافع خویش کمک می نمودند از این دشمنی ایلخانان با عباسیان برای گرایش ایشان به تشیع حداقل دشمنی نکردن با آن سود بسیار بردند.

پی نوشتها:

* دانش آموخته کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

۱- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶)، ج ۲، ص ۸۸۶.

۲- شیرین بیاتی، دین و دولت در ایران عهد مغول، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰)، ج ۳، ص ۸۷۹.

۳- قریه ای در فلسطین بین نابلس و بیسان.

۴- منوچهر مرتضوی، مسائل عصر ایلخانان، (تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۵۸)، ص ۴۳.

۵- نامی که جغرافی دانان غرب بر نواحی شمالی منطقه میان دجله و فرات اطلاق کرده اند.

۶- استانی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۳۳)، صص ۱۱۸-۱۲۸.

۷- عبدالله ناصری طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی شمال آفریقا (تهران سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵)، صص ۱۶۵-۱۴۶.

۸- مرتضوی، پیشین، ص ۵۴.

۹- همان، ص ۴۵.

۱۰- همان، ص ۴۲.

۱۱- رشیدالدین فضل الله، پیشین، ص ۸۸۶.

۱۲- بیانی، پیشین، ص ۹۴۳.

۱۳- رشیدالدین فضل الله، پیشین، ص ۷۲۳.

۱۴- غریغوریوس ابوالفرح اهرن ابن العسری، تاریخ مختصر الدول (مسم: مؤسسه نشر منابع الثقافه الاسلامیه، بی تا)، ص ۸۷.

۱۵- رشیدالدین فضل الله، پیشین، ص ۷۷۸.

۱۶- عباس اقبال، تاریخ مغول، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱)، ص ۲۱۵.

۱۷- ابوالفداء الحافظ ابن کثیر دمشقی، السیاده و النهایه (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷)، ج ۷، ص ۱۴۰ و بیات عماد و حراناه، جمال الدین یوسف بنی مغزی بیروتی، التاجم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره (قاهره: وزارة الارشاد القومي، بی تا)، ج ۷، ص ۳۴۸. قلمات عماد و کدلا.

۱۸- عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، تاریخ ابن خلدون (بیروت: دار احیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۳۹۱)، ج ۵، ص ۵۴۶.

۱۹- بیانی، پیشین، ص ۱۰۱۳.

۲۰- ابن خلدون، پیشین، ص ۴۱۸.

۲۱- همان.

۲۲- مرتضوی، پیشین، ص ۱۳۰.

۲۳- این حکومتها عبارتند از: گرجستان، طرابلس، ارمنستان صغیر، امپراطوری روم شرقی.